

عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

نهضت‌های ملی ایران

(۸۴)

اختلاف داعی صغیر با پدر زنش ابوالحسین احمد

جعفر پسرناصر کبیر که از ابتدا با حکومت حسن بن قاسم مخالف بود بعنوان اعتراض به گیلان رفت ، در آنجا گروهی به او گرویدند و به اطاعتش درآمدند اما میان حسن بن قاسم و پدر زنش احمد پسرناصر کبیر سازش برقرار بود . در این هنگام احمد از طرف حسن بن قاسم در گرگان حکمرانی می کرد و حسن بن قاسم در طبرستان به فرمانروائی مشغول بود . بهمین جهت هر دو همواره دریاری و همراهی یکدیگر کوشیده و از هیچگونه فعالیتی دریغ نداشتند ، لیکن این سازش و هم آهنگی دیری نپایید ، بطوریکه در تواریخ طبرستان آمده است سرانجام به کدورت و نزاع مبدل شد ، ابوالحسین احمد : ابوموسی هارون اسپاهدوست را به سپهسالاری لشکر خود گماشت و او را به جنگ حسن بن قاسم (داعی صغیر) فرستاد .

حسن بن قاسم بی درنگ به مقابله ابوموسی هارون شتافت و پس از شکست او را به قتل رسانید . بعد از این واقعه حسن بن قاسم و پدر زنش احمد بایکدیگر آشتی کردند و هم آهنگی گذشته را از سر گرفتند .

اختلاف و عدم هم آهنگی در بین فرماندهان محلی طبرستان

داعی صغیر علی پسر جعفر رازی را جهت وصول باج و خراج گذشته به کوهستان اسپهبدشهریار و حسن پسر دینار را به کوهستان اسپهبدشروین فرستاد ،

اسپهبدان مذکور ضمن دادن خراج گذشته به نزد حسن بن قاسم (داعی صغیر) آمدند و همراه او به استرآباد عزیمت کردند. نوشته‌اند (۱) در این هنگام داعی صغیر تصمیم گرفت اسپهبد شهریار و اسپهبد شروین را که همراه وی بودند بی‌خبر و نهانی به قتل برساند، برای اجرای این منظور موضوع را با ابوالحسین احمد در میان گذاشت، ابوالحسین، اسپهبد شروین و اسپهبد شهریار را از نیت حسن بن قاسم (داعی صغیر) مطلع کرد و آنان بمحض اطلاع استرآباد را ترک گفتند و به کوهستان پناهنده شدند. حسن بن قاسم به تعقیب آنان شتافت و ضمن جنگ‌های متعدد و ایجاد خرابی فرزندان آنان را به اسیری گرفت. مطلبی که حائز کمال اهمیت است و در ورق‌های گذشته این تألیف نیز به ذکر آن مبادرت شد ایجاد اختلاف و تفاق در بین فرماندهان محلی طبرستان در تمام طول مدت تسلط بیگانه در ایران می‌باشد و اگر این فاصله و تفرقه در بین بی‌تردید توفیق هر یک از این فرماندهان که بیشتر آنان هدف ملی و ضدتازی داشتند حتمی و غیرقابل انکار بود.

دستگیری و زندانی شدن داعی صغیر

با در نظر گرفتن برخوردهای مرزی و اختلاف عقیده و خط مشی سیاسی وجود دولت علویان در طبرستان برای دولت سامانیان نگران‌کننده بنظر می‌رسید به ویژه بعد از جنگ نمایان لیلی بن نعمان سردار با شهامت دولت علویان که سرانجام منجر به کشته شدن وی گردید امیر نصر سامانی فرمانروای دولت سامانی را بیش از پیش متوجه این خطر کرد، بهمین جهت برای دفع آن به چاره‌اندیشی

پرداخت بطوریکه نوشته‌اند (۱) الیاس بن الیسع را با سپاهی گران بجنگ داعی صغیر فرمانروای دولت علویان به طبرستان گسیل داشت. الیاس در گران با داعی صغیر روبرو شد و جنگ بین آنان در گرفت ولی افراد سپاه الیاس در مقابل سپاهیان داعی صغیر تاب مقاومت نیاورده پا به فرار نهادند و خود الیاس نیز در این جنگ کشته شد.

هنگامی که خبر شکست افتضاح آمیز و کشته شدن الیاس که بهیچوجه انتظار آن نمیرفت به بخارا رسید، امیرنصر فوری یکی از فرماندهان لشکر خود بنام منصور قراتکین ترك را با سی هزار سوار به گران اعزام داشت تا ضمن گرفتن انتقام خون الیاس جبران شکست گذشته را بکند.

داعی صغیر بس از آگاهی بر تعداد سپاهیان همراه قراتکین چون یارای مقابله با این سپاه مجهز و گران را در خود ندید به تمیسه عزیمت کرد، بطوریکه نوشته‌اند (۲) در این موقع ابوالحسین احمد پدر زن داعی صغیر به برادر خود ابوالقاسم جعفر که در گیلان بود پیوست و داعی صغیر را در چنین موقعیتی حساس تنها گذاشت.

داعی صغیر بدون مطالعه و در نظر گرفتن ایجاد اختلاف و دشمنی با اسپهبدان طبرستان به سرزمین اسپهبد محمد بن شهریار عزیمت کرد، اسپهبد محمد بن شهریار که موقع را برای انتقام گرفتن مناسب دید داعی صغیر را دستگیر کرد و بند بر او نهاد و با همان وضع وی را به نزد علی بن وهسودان که نماینده مقتدر خلیفه عباسی در ری بود فرستاد.

۱- تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار صفحه ۲۸۱

۲- تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار صفحه ۲۸۱

علی بن وهسودان تصمیم گرفت داعی صغیر را به بغداد اعزام دارد، ولی طاهر بن محمد کاتب که در آن هنگام نزد علی بن وهسودان بود انجام این کار را مصلحت ندانست و بنا به پیشنهاد او داعی صغیر را به قلعه الموت که موطن اصلی علی محسوب میشد برده و در آنجا زندانی کردند، تا اینکه پس از چندی علی بن وهسودان را عموی وی احمد بن مسافر در قزوین کشت و داعی صغیر به یاری خسرو فیروز که یکی از امیران گیلان بود از زندان رهایی یافت و به منظور جمع آوری سپاه و مقابله با سامانیان به گیلان رفت.

جنگ فرزندان ناصر کبیر با سپاه اعزازی دولت سامانیان

نوشته‌اند (۱) ابوالحسین احمد و ابوالقاسم جعفر فرزندان ناصر کبیر پس از اتحاد با یکدیگر از گیل و دیلم مدد گرفتند و به طبرستان رفتند در این هنگام لشکریان قراتکین پراکنده شده بودند. این دو برادر با سپاه تحت فرماندهی خود از طبرستان به گرگان رفتند و در انتظار نشستند، تا امیر نصر سامانی شخصی بنام احمد طویل را از بخارا به گرگان فرستاد. فرزندان ناصر کبیر با احمد طویل جنگیدند و سرانجام او را مغلوب ساختند. احمد طویل بعد از این شکست به تنهایی به بسطام پناه برد و افراد لشکر وی به جاجرم و اسفراین منهزم شدند.

مقابله داعی صغیر با سیمجور دواتی سردار معروف امیر نصر سامانی

داعی صغیر پس از رهایی از زندان الموت و عزیمت به گیلان معتمدان طبرستان را به آنسرزمین فراخواند و با یاری آنان به جمع آوری اموال مدفون در طبرستان و ودیعه‌هایی که در نزد افراد داشت مشغول شد، بدینوسیله دبیری

نکشید که گروهی انبوه از مردم گیل و دیلم گرد وی جمع شدند. بعد از جمع آوری سپاه داعی صغیر به طبرستان لشکر کشید و ابتدا آمل و سپس ساری را به تصرف در آورد و دو پسر ناصر کبیر را که در گرگان بودند مغلوب ساخت.

ابوالحسین احمد پسر ناصر کبیر که پدرزن داعی صغیر بود با او از در صفا و آشتی درآمد.

نصر بن احمد سامانی (امیر نصر) این بار برای دفع داعی صغیر و سرکوبی دولت علویان سیمجور دواتی سردار معروف خود را به گرگان روانه کرد، نوشته‌اند (۱) امیر سیمجور بعلت تمایلی که به شیعیان اسماعیلی پیدا کرده بود میل نداشت با شیعیان علوی درافتد (۲) بهمین نظر سیمجور داعی صغیر را به مصالحه خواند و از او خواست که از سرگرگان که تسلط و تصرف آن مورد نظر و علاقه سامانیان و علویان بود درگذرد. لیکن داعی زیر بار نرفت و جنگ بین دو طرف در گرفت (۳۱۰ هجری) داعی صغیر و پدرزنش ابوالحسن احمد سپاهیان سامانی را منهزم کردند، اما فراریان ناگهان برگشته لشکریان داعی را درهم شکستند، داعی صغیر بعد از این شکست به آمل گریخت، در این موقع دو تن از سران سپاه داعی صغیر که از رؤسای دیلم بودند یکی بنام ماکان بن کاکلی و دیگری به اسم علی بن بویه همراه وی به آمل فرار کردند. این علی همان است که بعدها عمادالدوله لقب یافت و با دو برادر دیگر خود

۱- الاعلام زرکلی جلد دوم صفحه ۲۲۷

۲- سیمجور دواتی یکی از افراد فعال سازمان مخفی باطنیان بوده است که شرح آن در صفحات گذشته بیان شد.

۳- تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار صفحه ۲۵۸

سلسله دیالمه (آلبویه) را که شرح آن در ورقه‌های آینده این تألیف خواهد آمد تشکیل داد .

داعی صغیر و ابوالحسین احمد و ماکان بن کاکي و علی بن بویه در آمل به سرعت تهیه سپاه کرده و سرانجام در آخر ذی‌الحجه سال ۳۱۰ هجری سپاهیان سیمجور دواتی را از گرگان بیرون کردند و مجدداً آن ناحیه را به تصرف خود گرفتند .

توطئه برضد داعی صغیر

بطوریکه نوشته‌اند (۳) بعد از بیرون راندن سیمجور دواتی از گرگان حکومت آن سرزمین به ابوالحسین احمد پدرزن داعی صغیر محول شد و داعی صغیر به آمل عزیمت کرد و به فرمانروائی دینی و سیاسی طبرستان پرداخت ، این وضع بهمین منوال ادامه داشت تا در سال ۳۱۱ هجری ابوالقاسم جعفر پسر ناصر کبیر که در گیلان بسر میبرد با برادرش ابوالحسین احمد که در گرگان بود توافق کردند که برضد داعی صغیر علم طغیان برافرازند ، در این توافق و یا توطئه چندتن از بزرگان و سرداران بنام طبرستان و گیلان شرکت داشتند ، از آن جمله ماکان بن کاکي و علی بن خورشید و اسفار بن شیرویه و شاموج ، اینان عهد کردند که داعی صغیر را دستگیر کنند و حکومت را از او بازستانند . لیکن داعی صغیر که قبلاً از این توافق محرمانه مطلع شده بود پنهانی گریخت و متحدین مذکور بر طبرستان دست یافتند . در این بین طولی نکشید که ابوالحسین احمد فوت کرد (رجب سال ۳۱۱ هجری) و برادرش ابوالقاسم جعفر در طبرستان مستقر شد . لیکن دولت او نیز دوامی نکرد و سال بعد دار فانی را بدرود گفت .

همکاری ماکان بن کاکي و داعی صغیر

بعد از فوت ابوالقاسم جعفر ماکان و پسر عموی او حسن بن فیروزان از رؤسای دیگر دیلم با پسر ابوالحسین احمد بنام سید ابوجعفر محمد بن احمد بیعت کردند. لیکن بزودی بین این پسر و ماکان نزاع در گرفت و ماکان منہزم و متواری شد ماکان چون خیال استیلا بر گرگان و طبرستان را در سر می - پروراند مراسلاتی چند به داعی صغیر که در کوهستان پنهان بود نوشت که بیرون آید و طبرستان را از دست مدعیان بگیرد. داعی صغیر این دعوت را نپذیرفت و ماکان تنها بجنگ سید ابوجعفر رفت، لیکن از او و از اسفارین شیرویه که از ماکان روگردانده و به ابوجعفر پیوسته بود شکست خورد، ماکان بن کاکي سرانجام نظر داعی صغیر را جلب کرد و داعی به او ملحق شد وی سپاهیانی گرد آورد و به دشمنان خود تاخت مدعیان او از جمله اسفارین شیرویه و حسن بن احمد که بعد از مرگ برادر خود به فرمانروائی دولت علویان برگزیده شده بود از پیش ایشان گریختند، بعد از این واقعه داعی صغیر به آمل وارد شد و مردم آن شهر به استقبالش شتافتند و مقدم او را گرامی داشتند.

گرفتاری و اظهار عجز پادشاه سامانی در طبرستان

نوشته اند (۱) امیرنصر فرمانروای دولت سامانی در سال ۳۱۴ هجری به منظور جلوگیری از گسترش میدان متصرفات دولت علویان و سرکوبی داعی صغیر با سی هزار مرد جنگی عازم طبرستان گردید، در این هنگام ابونصر نماینده داعی صغیر در شهر یارکوه که امیرنصر از طریق آنجا به طبرستان میرفت پلها و راههای عبور را خراب کرد و امیرنصر سامانی و سپاهیان وی سرگردان و بی آذوقه در آن کوهستان ماندند، امیرنصر پادشاه سامانی که در وضع بسیار

اسف انگیزی افتاده بود ناگزیر نماینده‌ای از طرف خود به نزد داعی صغیر فرستاد و ضمن اعلام اظهار عجز خود در این لشکرکشی درخواست کرد که بهر شرط و عهده‌ای که مایل است او را از این مهلکه رهایی بخشد، داعی صغیر عبدالله بن السلام ابوالعباس ذوالریاستین را به نمایندگی از طرف خود پیش امیر نصر سامانی فرستاد :

پس از مذاکره و تبادل نظر قرار شد پادشاه سامانی به شرط پرداخت سی هزار دینار غرامت به داعی صغیر آزاد گردیده و به سرزمین خود مراجعت کند. بدین ترتیب امیر نصر سامانی با قبول این خفت و پرداخت غرامت سنگین از محاصره یاران داعی صغیر رهایی یافت و به ری عزیمت کرد.

نوشته‌اند (۱) فاتک غلام یوسف بن ابی‌الساج که در ری بود با دربار خلافت عباسیان از در خلاف درآمد و ری را به سال ۳۱۳ هجری در اختیار خویش گرفت.

المقتدر به نصر بن احمد سامانی (امیر نصر) نامه نوشت تا به ری رود و فاتک غلام یوسف را از آن سامان براند. نصر بن احمد در اوایل سال ۳۱۴ بدانسوشتافت (البته بعد از رهایی از مهلکه طبرستان) فاتک بمحض اطلاع از ورود امیر نصر بگریخت و نصر بن احمد در جمادی‌الآخر همان سال وارد شهر ری شد و دوماه در آنجا بماند سپس سیمجور دواتی را از طرف خویش‌والی گردانید و خود به بخارا بازگشت. لیکن هنگامی که به بخارا رسید سیمجور را طلبید و محمد بن علی صعلوک را بجایش فرستاد.

جنگ اسفارین شیرویه و ماکان بن کاکي در ری

محمد بن علی صعلوک حاکم ری تا اوایل شعبان سال ۳۱۶ بکارگزاری

۱- ابن اثیر جلد ۶ صفحه ۱۸۴ حبیب‌المیر جزء چهارم از جلد دوم صفحه ۱۰

در این شهر مشغول بود ، در این موقع بیمار شد و در همان حال حسن بن قاسم علوی (داعی صغیر) و ماکان بن کاکلی را از طبرستان به ری دعوت کرد و حکومت آنجا را بدیشان باز گذاشت و خود متوجه خراسان شد و چون به دامغان رسید زندگی را بدرود گفت .

ابوالحسن علی بن حسین مسعودی مینویسد (۱) حسن بن قاسم حسنی (داعی صغیر) با سپاه بسیار از گیل و دیلم سوی ری راند و برری و قزوین و زنجان و قم و ابهر و دیگر ولایتهای پیوسته به ری تسلط یافت . مقتدر به نصر بن احمد بن اسماعیل (امیر نصر) فرمانروای خراسان نامه نوشت و اعتراض کرد و گفت من مال و خون کسان را بتو سپردم اما کار رعیت را مهمل گذاشتی و بزبونی دادی و ولایت را نابسامان کردی تا سفید جامگان بدانجا در آمدند ، و وی را ملزم کرد تا آنها را بیرون کند . نصر فرمانروای خراسان یکی از یاران خود را که از گیل بود و اسفار بن شیرویه نام داشت بدانجا فرستاد و ابن محتاج را که از امیران خراسان بود با سپاهی فراوان همراه وی کرد که با داعی و ماکان کاکلی که از دیلم بود پیکار کند زیرا میان گیل و دیلم کینه و نفرت بود . اسفار بن شیرویه گیلی با سپاه خویش به حدود ری رفت و میان اسفار بن شیرویه گیلی و ماکان بن کاکلی دیلمی جنگ رخ داد و بیشتر یاران و سرداران ماکان بن کاکلی دیلمی امان خواستند و ماکان با جمع کمی از غلامان خود هفده بار بدشمن حمله برد اما سپاه خراسان و ترکان که با آنها بودند مقاومت کردند و ماکان و داعی صغیر سرانجام عقب نشستند و به دیار طبرستان رفتند .

مرگ داعی صغیر و انقراض دولت علویان در طبرستان

مسعودی نوشته است (۲) بعد از شکست در جنگ ری سپاه خراسان و

۱- مروج الذهب ترجمه ابوالقاسم پاینده جلد دوم صفحه ۷۴۲

۲- مروج الذهب جلد دوم صفحه ۷۴۲

گیل و دیلم و ترک بسالاری اسفاربن شیرویه به تعاقب داعی صغیر و ماکان بن کاکی پرداختند ، ماکان که اسب بسیار داشت سالم جست اما داعی صغیر در نزدیکی آمل پایتخت طبرستان به آسیابی پناه برد و همه یسارانش متفرق گردیدند و در آنجا کشته شد .

لیکن ابن اسفندیار درباره مرگ داعی صغیر چنین بیان داشته است (۱) هنگامی که داعی صغیر و ماکان بن کاکی در ری بسر میبردند اسفاربن شیرویه سردار معروف امیرنصر سامانی از غیبت آنان در طبرستان استفاده کرده و با سپاه خود به گرگان و طبرستان تاخت ، پس از تصرف گرگان یکی از سرداران لایق دیلم را که مرد آویج نام داشت پیش خود خواند و او را سپهسالار اردو کرد . اسفاربن شیرویه با یاری و معاضدت مرد آویج سردار بزرگ سپاه دیلم که به راستی یکی از چهره‌های بسیار درخشان تاریخ نهضت‌های ملی ایران بشمار می‌رود و شرح اقدامات و فعالیت‌های ملی وی در صفحات آینده این تألیف به تفصیل خواهد آمد طبرستان را نیز تسخیر کرد. در این هنگام داعی صغیر برخلاف رأی ماکان بن کاکی از ری به آمل شتافت تا اسفار را مغلوب و منهزم کند. لیکن در جنگ شکست خورد و در اثر برخورد تیر مرد آویج بن زیار که در این موقع یکی از یاران اسفاربن شیرویه بشمار میرفت کشته شد (۳۱۶ هجری).

برخی از محققان نوشته‌اند (۲) بعد از کشته شدن داعی صغیر اسفاربن شیرویه به ری لشکر کشید و در سال ۳۱۷ هجری آنجا را هم از ماکان بن کاکی گرفت ماکان از ری به دیلمان گریخت و از این تاریخ چنانکه در ورق‌های آینده این تألیف خواهد آمد مابین اسفار و مرد آویج و برادرش وشمگیر و ماکان و

۱- تاریخ طبرستان صفحه ۲۹۲

۲- لغت نامه دهخدا حرف دال صفحه ۱۰۱

حسن فیروزان کشمکش‌ها بود تا چنانکه تفصیل آن خواهد آمد اسفار در همین سال (۳۱۶ هجری) بدست مرد آویج و ماکان در سال ۳۲۹ هجری بدست ابوعلی چغانی کشته شدند و میدان بدست وشمگیر و اولاد بویه ماهی گیر افتاد و گیلان و طبرستان ایشان را مسلم شد ، از تاریخ ۳۱۶ هجری که سال قتل داعی صغیر است تا دوره تسلط کامل دیالمه بر طبرستان تنی چند از علویان طبرستان و گیلان آلت دست مدعیان مذکور در فوق بودند لیکن دیگر هیچکدام سیادت و امارت نداشتند و بهمین جهت باید سال ۳۱۶ هجری را که قتل داعی صغیر است زمان ختم دورهٔ امارت دعاهٔ علوی طبرستان دانست .

(بقیه در شمارهٔ آینده)

ن از خود مکرر پرسیده‌ام که اگر بنا بود سعدی کتاب مفصلی در تاریخ یا ادب بنگارد آیا باز هم شیوهٔ گلستان را بکار می‌بست و ممکن بود در تمام صفحات آن این عبارت فشرده را که در حکایت قاضی همدان آورده و آنرا نمونهٔ بلاغت گفته‌اند دنبال کند :

«... بیالین قاضی فراز آمد ، شمع را دید ایستاده و شاهد نشسته ، می ریخته و قدح شکسته ، مولانارا در خواب مستی بیخبر از ملک هستی ، بلطف اندک اندکش بیدار کرد...»

قلمرو سعدی